

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایت زرعه از سماعه

یکی از روایاتی که برای همین شرطیت رجوع من یومه به آن استدلال شده و آنطوری که صاحب جواهر می‌فرماید، برخی از فقها اصرار دارند بر استدلال به این روایت بر این مدعا، موثقه زرعه از سماعه است. که روایت یک روایت مضمهره است. هم در این بحث به این روایت استدلال شده و هم در اینکه اگر سفر معصیت باشد نماز قصر نمی‌شود و روزه هم نباید افطار بشود.

در آن مورد هم بگوئیم روایت استدلال شده این روایت را صاحب وسائل یک قسمتش را در حدیث هشتم باب اول از این ابواب صلاة مسافر آورده، قسمت دیگرش را در حدیث چهارم از باب هشتم این ابواب صلاة مسافر ذکر کرده یعنی یک قسمتش در صفحه 453 و قسمت دیگرش را در صفحه 477 بیان کرده است.

در این باب اول می‌فرماید: «وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُسَافِرِ فِي كَمْ يُقَصِّرُ الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ فِي مَسِيرَةِ يَوْمٍ وَ ذَلِكَ بِرِيدَانٍ وَ هُمَا ثَمَانِيَةُ فَرَسَخٍ الْحَدِيثُ»^[1] مسیره یوم که بریدان است و بریدان هم همان هشت فرسخ است.

دنباله‌ی روایت را عرض کردم در حدیث چهارم باب هشتم دارد که این است: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُسَافِرِ - إِلَى أَنْ قَالَ - وَ مَنْ سَافَرَ قَصَرَ الصَّلَاةَ وَ أَفْطَرَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلًا مُشِيعًا (لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ) أَوْ خَرَجَ إِلَى صَيْدٍ أَوْ إِلَى قَرْيَةٍ لَهُ تَكُونُ مَسِيرَةَ يَوْمٍ يَبِيتُ إِلَى أَهْلِهِ لَا يُقَصِّرُ وَ لَا يُفْطِرُ. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ مِثْلَهُ.^[2]

یعنی کسی که مسافرت کند نمازش قصر است و باید افطار کند ولی سه طایفه را استثنا می‌کند «إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلًا مُشِيعًا لِسُلْطَانٍ الْجَائِرِ»، یک مردی که همراهی می‌کند سلطان جائر را، حالا در بعضی از نسخه‌ها به جای مشیعاً دارد متبعاً، فرقی نمی‌کند در معنا، این یک گروه. یعنی کسی که همراهی می‌کند سلطان جائر را یا تابع سلطان جائر در سفر است، سفر معصیت که شد نمازش شکسته نیست و تمام است.

مورد دوم این است که از شهر برای صید بیرون می‌رود که به حسب اصطلاح این سفر لهوی می‌شود و نباید نمازش را قصر کند.

شاهد در این مورد سوم است «أَوْ إِلَى قَرْيَةٍ لَهُ تَكُونُ مَسِيرَةَ يَوْمٍ يَبِيتُ إِلَى أَهْلِهِ»، می‌فرماید اگر سفر کند به یک روستایی که تا آن قریه مسافت مسیره یوم هست.

حالا مراد از اهل اینجا کیست و کجا بیتوته می‌کند؟ آیا مقصود این است که این از شهر خودش خارج می‌شود تا یک روستایی و بعد ببیت عند أهله برمی‌گردد و شب پیش خانواده‌ی خودش در همان شهر و یا اینکه ببیت إلى أهله یعنی اهل آن قریه، شب را در همان قریه بیتوته کند که این احتمالاتی است که نتایج مختلف دارد.

این روایت از جهت سند، بحث همان اضممار را دارد و مشکل دیگری نیست، ما اول باید ببینیم بیان استدلال کسانی که به این روایت می‌خواهند استدلال کنند به اینکه در مسافت تلفیقی رجوع من یومه شرط هست چطور می‌باشد؟

اینها اول باید بگویند این «تکون مسیره یوم» مراد مسافت تلفیقیه است، اول باید این را اثبات کنند و الا اگر کسی گفت این روایت ظهور در این دارد که از آن بلد تا قریه مسیره یوم است می‌شود مسافت ثمانیه فراسخ امتدادی، پس کسانی که برای آن مدعا به این روایت می‌خواهند استدلال کنند باید این مسیره یوم را به عنوان مسافت تلفیقی بیان کنند، آن وقت چطور این را به عنوان مسافت تلفیقی بیان می‌کنند؟

کلام مرحوم صاحب جواهر در رابطه با روایت زرعه از سماعه

وقتی ما به کلام صاحب جواهر^[3] مراجعه می‌کنیم، ایشان دو تا وجه ذکر می‌کند که ما این مسیره یوم را حمل بر مسافت تلفیقی کنیم، یکی از کلمه‌ی اهل می‌خواهد استفاده کند می‌فرماید بین مکانی که وطن انسان است و انسان اهلی برای خودش در آنجا اختیار می‌کند و دارد و بین جایی که آدم یک ملکی دارد و باغی دارد این فرق وجود دارد.

اگر گفتند اینجا وطن ماست این ظهور روشنی دارد که اهل در همین وطن است غالباً در استعمالات وقتی می‌گویند اینجا وطن ماست به این معناست که اهل ما هم همین جا هستند، خانواده همین جا هستند اما اگر آدم باغی دارد، ملک یا زمینی دارد اگر اهل بخواهد در آنجا بیاید نیاز به بیان دارد، به مجرد اینکه یک کسی باغ یا ملکی دارد نمی‌گویند آنجا اهلیش هم هستند در نتیجه می‌خواهند از این کلمه‌ی اهل استفاده کنند ببیتِ اِلی اَهلَه یعنی اهلی که در وطن است و اهلی که در وطن است یعنی از همان جایی که سفر را شروع کرده.

پس وقتی می‌گوید ببیتِ اِلی اَهلَه و با این توضیحی که دادیم مراد از اهل یعنی همان جایی که وطن اتخاذ کرده و نکته‌ی سوم اینکه ببیت یعنی تمام شب را پهلوی اهلیش هست، حالا اگر کسی سه چهار ساعت از شب رفته و بعد برمی‌گردد پیش اهلیش، نمی‌گویند ببیتِ اِلی اَهلَه، یعنی از اول شب پیش اهلیش بوده، اگر اینها را کنار هم بگذاریم نتیجه می‌گیریم که این مسیره یوم امتدادی نبوده، اگر مسیره یوم امتدادی باشد دیگر شب نمی‌تواند برگردد پیش اهلیش در وطن و روایت می‌گوید ببیتِ اِلی اَهلَه یعنی در وطن خودش.

پس قرینه‌ی اولی بر اینکه مراد از این مسافت مسیره یوم در این روایت مسافت تلفیقی است کلمه‌ی اهل است، مکان اهل، وطن است، معمولاً جایی را که انسان یک زمین یا باغی دارد را نمی‌گویند آنجا هم اهلیش همان جاست و لذا گاهی اوقات می‌گویند اهل کجایی یعنی وطن کجاست؟ حالا اهل در عربی و فارسی فرق دارد ولی معمولاً صاحب جواهر می‌گوید جایی را که انسان وطن خودش قرار می‌دهد خانواده و اهلیش آنجا هستند، حالا که روایت می‌گوید ببیتِ اِلی اَهلَه پس معلوم می‌شود که مراد از این مسیره یوم یعنی یک مقدار برود و یک مقدار برگردد که شب را در وطن پیش خانواده‌اش باشد، پس این شد مسافت تلفیقیه، این دلیل اولی که ایشان ذکر می‌کند.

دلیل دوم که صاحب جواهر می‌آورد برای اینکه این مسافت تلفیقیه است، این مسیره یوم در روایت می‌باشد. ما وقتی داریم روایت را می‌خوانیم او اِلی قریه له تکون مسیره یوم این ظهور روشنی دارد در همان مسافت امتدادیه، منتها حالا ایشان می‌گوید آنهایی که می‌خواهند به روایت استدلال کنند باید یک قرائنی بیاورند برای اینکه مراد از این مسافت، مسافت تلفیقیه است.

قرینه‌ی دومی که ایشان می‌آورد می‌فرماید اگر مسافت امتدادیه باشد باید این حکم به نفی قصر و نفی افطار مربوط به خود قریه باشد و شامل طریق نشود، به این معنا که بگوئیم این ببیتِ اِلی اَهلَه یک اهلی در خود آن قریه دارد که آن قریه هم عنوان وطن این آدم را دارد، یک وطن همان جایی است که سفر را شروع کرده و وطن دومش همان قریه است، آن وقت باید بگوئیم در مسیر باید نمازش را قصر کند چون در مسیر، حق مسافت در طریق واقع شده اما در خود قریه چون عنوان وطن را دارد آنجا نباید قصر کند، این لا یقصر و لا یفطر فقط مختص به آن قریه بشود، شامل طریق نشود.

بعبارة أُخرى صاحب جواهر می‌گوید اگر مسیره یوم امتدادی باشد یک چنین نتیجه‌ای دارد، اگر مسیره یوم امتدادی شد نتیجه‌اش این است که در خود قریه نمازش را تمام بخواند ولی در طریق باید نمازش را قصر بخواند در حالی که می‌فرماید این روایت ظهور خیلی روشنی دارد «و لا ریب أن الظاهر تناول الحكم للطريق» یعنی این لا یقصر و لا یفطر اختصاص به خود آن قریه ندارد، در طریق هم باید لا یقصر و لا یفطر باشد.

بعد می‌فرمایند اصلاً چون این استثناءست، باز می‌فرمایند ما شاهی داریم بر اینکه کسی نمی‌تواند طریق را از قریه جدا کند، شاهدش چیست؟ إلا أن یكون مشیعاً لسلطان جائر، این تشییع و همراهی در طریق است یا خرج للصيد یعنی در طریق برای صید می‌رود مقصدی در آنجا ندارد این هم قرینه است ولی طریق را شامل می‌شود.

صاحب جواهر می‌فرماید کسی نگوید این لا یقصر و لا یفطر در این سه گروهی که استثنا شده فقط مربوط به اخیره است! می‌فرماید این مربوط به هر سه گروه است و اگر کسی بخواند تفکیک کند هذا تفکیک رکیک و بالجمله (عبارت صاحب جواهر است) «فالرواية مسلطة على فهم دخول الطريق في المستثنیات كلها»، می‌فرماید روایت خودش دلالت روشنی دارد بر اینکه طریق در این مستثنیات داخل است، حالا می‌فرمایند اگر طریق بخواند داخل باشد یعنی در طریق مثل آن قریه حکمش واحد باشد این می‌فرمایند نمی‌شود و لا یتعطف ذلك إلا إذا قصد التلغیق فی الأخير مگر اینکه در این مورد سوم تلغیق در کار باشد چون اگر تلغیق نباشد لانقطاع المسافة حیثئذ بالوصول إلى القرية الواقعة فی الاثناء چون مسافت با رسیدن به آن قریه‌ای که در اثناءست قطع می‌شود.

اگر تلغیق باشد مسئله حل می‌شود اما اگر تلغیق نشد و بخواند امتدادی باشد این امتدادی بودن را بگوئیم دارد می‌رود، امتدادی هم هست به آن قریه هم می‌رسد و آن قریه هم عنوان وطن را دارد چون گفتیم احتمال دیگر این است که آن اهلش هم آنجا باشد، اصلاً وجهی برای قصر و ... وجود ندارد.

و بعد می‌فرمایند و حاصل الرواية، کسی که می‌خواهد به این روایت استدلال کند اینطور می‌گوید که المسافر یقصر و یفطر الا فی ثلاثة مواضع، نمازش قصر است و افطار می‌کند مگر در این سه مورد: یکی همراه سلطان جائر که سفرش سفر معصیت است، یکی برای صید که سفرش لهوی است، سوم مرید السفر إلى قریته کسی که می‌خواهد به قریه‌ای که وطن خودش هست برود و این کان سفره بالذهاب و الإياب لیومه یبلغ بریدین و مسیره یوم ولو اینکه الآن از اینجا که می‌رود تا آن قریه‌ای که وطن خودش هست و برمی‌گردد به اندازه‌ی بریدان هست، به اندازه مسیره یوم هست اما چون با رسیدن به آن قریه سفرش قطع می‌شود لذا اینجا نباید قصر کند بعبارت دیگر روایت می‌گوید در مسافت تلغیقی اینجا هم بریدان و مسیره یوم کافی است اگر تلغیقی باشد، مگر آن مسافت تلغیقی‌ای که در اثناءش انسان به آن قریه برخورد کند، قریه‌ای که عنوان وطن را دارد، این کلام صاحب جواهر.

حالا ببینید اصل مدعا چه بود؟ اصل مدعا این است که ما بگوئیم در مسافت تلغیقیه رجوع من یومه شرط است، ما باید اولاً روایت را حمل بر مسافت تلغیقیه کنیم. حالا دو تا شاهد صاحب جواهر در اینجا ذکر کرد که می‌خواهیم تحلیل کنیم ببینیم دو تا درست است یا نه؟ بعد که این دو تا شاهد را اگر کسی قبول کرد روایت دالّ بر مسافت تلغیقیه است آن وقت بیبت إلى أهله را هم معنا کنیم به همان وطن اولیه‌ی خودش که بگوئیم پس در مسافت تلغیقیه اگر برگردد در وطن اولی اینجا قصر است اگر ماند در آن روستا و آنجا اهل داشت اینجا لا یقصر، بیان استدلال به این روایت اینطور می‌شود.

کلام مرحوم بهبهانی

وجه استدلال به روایت را ببینید، مرحوم وحید بهبهانی^[4] در مصابیح الظلام در جلد دوم صفحه 161 می‌گوید: «و الظاهر أن المراد كون مجموع ذهابه إليها و عوده منها إلى أهله ثمانية فراسخ»، می‌گوید سفر سفر تلغیقی است و أن القرية فيها منزل يستوطنه در قریه هم منزلی دارد که آنجا را وطن خودش قرار داده «فینقطع سفره فی أثناء المسافة بوصول القرية»، سفرش در اثناء مسافت به رسیدن به این وطنش قطع می‌شود و در نتیجه چون به وطن رسیده نمازش لا یقصر و لا یفطر، باید تمام بخواند، مفهومش این است که اگر قریه وطن این نبود و برمی‌گشت به وطن خودش اینجا نمازش قصر است و روزه‌اش درست نیست

پس معلوم می‌شود مسافت تلفیقیه اولاً کافیّه و ثانیاً رجوع من یومه هم در آن شرط است، این بیانی است که مرحوم وحید بهبهانی در آنجا دارد که تصریح می‌کند که این قریه فیها منزل یستوطنه.

کلام مرحوم صاحب وسائل

صاحب وسائل^[5] هم می‌گوید «أقول حکم القرية»، اینکه در اینجا دارد «أو قرية تكون مسيرة يومٍ یبیت إلى أهله لا یقصر و لا یفطر» دو احتمال دارد «محمول علی عدم بلوغ المسافة» که این حرف خلاف ظاهری است چون دارد مسیره یوم، أو علی الاتمام فی أهله یا اینکه آنجا را هم وطنش قرار بدهد به عنوان اینکه اهلش آنجا هستند وطن قرار داده شود.

پس این خلاصه‌ی استدلال به این روایت شد، عرض کردم باید اولاً بگوئیم از روایت مسافت تلفیقی را دریاوریم اگر کسی گفت ظهور در امتدادی دارد که اصلاً روایت ساقط از استدلال می‌شود و بگوئیم این رجوع من یومه و شرطیّت رجوع من یومه هم از آن استفاده می‌شود به این معنا که بگوئیم اگر در آن قریه یبیت، یعنی لا یرجع إلى محلّه الاولى این لا یقصر و لا یفطر، اگر لا یبیت و یرجع لیومه این یقصر و یفطر، سؤال این است که آیا در بیان استدلال ما باید آن قریه را وطن قرار بدهیم یا نه؟

آنطور که مرحوم وحید بهبهانی فرموده که آن قریه یستوطنها اینطور باید بگوئیم، یا اینکه در بیان استدلال لازم نیست بگوئیم آنجا وطن است؟ می‌گوئیم این روایت می‌گوید این از شهرش حرکت کرده و رفته به یک قریه‌ای، رفت و برگشت هم مسیره یوم است اگر در آن قریه یبیت، یبیت یعنی لا یرجع لیومه، این لا یقصر و لا یفطر، مفهومی این است که اگر لا یبیت و یرجع لیومه، این یقصر و یفطر.

عرض کردم کلمات اینجا اضطراب دارد، حتی در بیان استدلال به روایت، سؤال اول این است که برای استدلال به روایت ما باید قریه را بگوئیم حتماً وطن، اگر گفتیم قریه وطن است مثل حرف وحید بهبهانی و صاحب وسائل، مشکله این است که این آدم از آنجا تا آنجا بین الوطنین در مسیر هم همین حکم را دارد و مجالی برای توهّم قصر نیست، اینجا امام(علیه السلام) می‌فرماید: «مسیره یوم یبیت إلى أهله لا یقصر و لا یفطر»؛ به نظر من نباید بیائیم در آن مسئله قریه مسئله‌ی وطن بودن را مطرح کنیم از محل خودش تا قریه می‌رود یبیت إلى أهله، یک اهلی هم فرض کنید دارد اما وطنش نیست ما لزومی ندارد بگوئیم هر جا کلمه‌ی اهل آمد بگوئیم وطنش هم باید باشد یبیت إلى أهله، أهله ضمیر می‌خورد به اهل همین مسافر و این هم همراه خودش اهلش را می‌برد و یبیت. وقتی شد یبیت دیگر لزومی ندارد آنجا وطنش باشد.

آیا این یبیت إلى أهله به این معناست که به همین وطن خودش برمی‌گردد؟ اگر به وطن خودش برمی‌گردد مسیره یوم هم هست و رجوع من یومه می‌شود، وقتی رجوع من یومه هست چرا می‌فرماید لا یقصر و لا یفطر، چون در جایی که رجوع من یومه می‌شود که دیگر اختلافی وجود ندارد.

سؤال دوم این است که آیا برای استدلال به روایت یبیت إلى أهله را یعنی اهل این مسافر در همان محلی که سفر را آغاز کرد آنجاست؟ اگر این باشد که یعنی یبیت إلى أهله، یرجع إلى أهله، این مسلم باید نماز را قصر کند، بگوئیم نسخه‌ی صوم تہذیب درست است که لا یبیت إلى أهله، یعنی شب در همان قریه می‌ماند یعنی از آنجا رفته مسیره یوم رفته، لا یبیت إلى أهله یعنی چون شب برنگشته لا یقصر و لا یفطر، که در نتیجه مؤید این می‌شود که باید لا یبیت باشد، اما احتمال دوم این است که این کلمه‌ی اهله و یبیت محل بیتوته قریه است، قریه‌ای که مسیره یوم یبیت إلى أهله یعنی در آن قریه بیتوته می‌کند همراه با اهل خودش، که اگر این شد باز معنایش این است که رجوع من یومه ندارد، رجوع من یومه که نداشت می‌فرماید لا یقصر و لا یفطر، این بیان استدلال به این روایت است.

رد صاحب جواهر بر استدلالات به این روایت

صاحب جواهر سه تا مطلب در اینجا دارد در ردّ به استدلال به این روایت؛ می‌فرماید اولاً ما برای انطباق این روایت بر احکام

مسلمه‌ی معلومه عند الاصحاب محتاج به قيود كثيره هستيم، بايد چند تا قيد بياوريم در اینجا تا آن فتاوی‌ی که در باب صلاة مسافر هست را بگوئيم. اين قريه وطنش بوده چرا می‌گوئيد در اين قريه لا يقصر و لا يفطر؟ می‌گوئيم وطنش هست، يك قیدی بياوريم برای طريق هم قيودی بياوريم، اين يك.

حالا اين هم در ادامه اشكال اول يا می‌توانيد اشكال دوم قرار بدهيد، در انطباقش بر ما نحن فيه نیاز به تجشّمات كثيره است، ملاحظه كرديد الآن ما می‌خواستيم بيان استدلال را ذكر كنيم، يك بار بگوئيم اين إلى أهله مربوط به همان اهل وطن اول است يا اهل آن قريه است، هر کدامش برای اینکه انطباق بر ما نحن فيه پیدا کند نیاز به تكلف دارد.

اما اشكال سوم يك مطلبی است که در جاهای ديگر فقه هم به درد می‌خورد، می‌فرمايد بالأخره ما ولو با تكلف و تجشّم بتوانيم شرطيت رجوع من يومه را درست كنيم اما يك ظهوری که فقيه بتواند به او تكيه کند ندارد، مجرد يك احتمال است و می‌فرمايد نمی‌توانيم به اين استدلال كنيم اين فرمايش صاحب جواهر و مطالبی راجع به اين روايات که بيان شد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ (وسائل الشيعة، ج8، ص: 453)

[2] □ (وسائل الشيعة، ج8، ص: 477)

[3] □ و عن بعض نسخ الاستبصار «متبعا» بدل قوله: «مشيعا» كما أنه عن كتابي الصلاة و الصوم من التهذيب «إلا أن تكون رجلا مشيعا» من دون ذكر السلطان، و في الصوم منه «من سافر فقصر الصلاة أفطر» فجعل الإفطار تابعا للقصر، و فيه مكان قوله: «بييت» «لا يبيت» بزيادة «لا» و عن بعض النسخ «لا يلبث» باللام موضع «لا يبيت» إذ الظاهر إرادة المسافة التليفقية من مسيرة اليوم على أن يكون الأهل الذي يبيت عندهم الذين خرج منهم لا في القرية، لعدم الإشعار في الرواية بأن له فيها أهلا، و لا هي مظنة ذلك و إن كانت ملكا له، بخلاف بلده الذي هو وطن، فان وجود الأهل له فيه كالمعلوم بالعادة، فيكون في قوة التصريح به في العبارة، و قد يطلق الأهل و يراد الوطن لاتخاذ الأهل به غالبا، و هو كثير في المحاورات، فلا يتوقف صدقه حينئذ على وجود الأهل بالفعل، بخلاف الملك و القرية، فإنه لا يطلق ذلك إلا مع العلم بوجود الأهل فيهما بالفعل، فالمراد ببيتوته إلى أهله حينئذ في بلده، و هو قرينة واضحة على أن المسافة بينه و بين القرية دون سير اليوم، إذ لو كان مسيرة يوم لشغلها في الذهاب، فلم يتأت له الرجوع إلى البلد بحيث يبيت فيه إلى أهله مع قضاء وطره من القرية، خصوصا إذا أريد ببيتوته إلى أهله كل الليل كما هو ظاهر اللفظ.

و أيضا لو كان المراد بلوغ المسافة بينهما مسير اليوم لزم اختصاص الحكم بنفي القصر و الإفطار بنفس القرية، فلا يتناول الطريق إليها، لبلوغه حد المسافة الموجبة للقصر و الفطر من دون قاطع في الأثناء، و لا ريب أن الظاهر تناول الحكم للطريق، كما يدل عليه استثناء هذا السفر من السفر الذي يجب فيه الأمران مطلقا، و يشهد له قصد الطريق فيما قرن به من التشييع و الخروج إلى الصيد، بل الظاهر أن قوله: «لا يقصر و لا يفطر» متوجه إلى الجميع، فيكون الحكم في الكل على نهج واحد، و إلا لزم التفكيك الركيك، و بالجملة فالرواية مسلطة على فهم دخول الطريق في المستثنيات كلها، و لا يتأتى ذلك إلا إذا قصد التليفق في الأخير، لانقطاع المسافة حينئذ بالوصول إلى القرية الواقعة في الأثناء، و يكون حاصل المراد بالرواية أن المسافر يقصر و يفطر إلا في ثلاثة مواضع: التابع للسلطان الجائر، لأنه سفر معصية، و قاصد للصيد للهو، و مرید السفر إلى قريته و إن كان سفره بالذهاب و الإياب ليومه يبلغ البريدين و مسيرة يوم، لانقطاع سفره بالوصول إلى القرية، و لولاه لكان فرضه التقصير، و فيه - مع أنه محتاج في انطباقه على الأحكام المعلومة بين الأصحاب إلى تقييدات كثيرة، و في صحته بالنسبة إلى ما نحن فيه إلى تجشّمات عديدة طويناها مخافة التطويل من غير طائل - انه لا يكاد يظهر منه ظهورا معتبرا في استفادة الأحكام الشرعية من أدلتها التفصيلية اعتبار الرجوع ليومه على وجه يكون شرطا لوجوب القصر، كما لا يخفى على من مارس النصوص و راعى الانصاف، و إن أطنب العلامة الطباطبائي في مصابيحہ في بيان ذلك، و ادعى ظهوره في ذلك، لكنه كما ترى، فتأمل. (جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج14، ص: 223)

[4] □ و الظاهر أن المراد كون مجموع ذهابه إليها و عوده منها إلى أهله ثمانية فراسخ، و أن القرية فيها منزل يستوطنه - كما

سيجيء- فينقطع سفره في أثناء المسافة بوصول القرية، كما عرفت سابقا. (مصاييح الظلام، ج2، ص: 161)

[5] □ أقول: حُكْمُ الْقَرْيَةِ مَحْمُولٌ عَلَى عَدَمِ بُلُوغِ الْمَسَافَةِ أَوْ عَلَى الْإِتِمَامِ فِي أَهْلِهَا. (وسائل الشيعة، ج8، ص: 477)